

عشق ابدی من

به تو می اندیشم و برای تو می نویسم ای هستی ام

شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم

چه شیرین است حتی فکر دیدنت

که این روزها نزدیک تر از همیشه است

و امشب که دست به قلم بردم تا باز از تو بگویم

قلبم پر شده از رویای دوباره لمس کردنت

حالا با خیال در آغوش گرفتن توست

که این روزهای تلخ کم پیدایی ات را به سر می کنم

تویی که وجودت لازمه ی هر تپش قلبم شده

تا شاید این بار در آغوش تو کمی آرام شوم

از تمام این دردها و تلخی ها

حالا هر ثانیه که میگذرد

شوق دیدار تو در وجودم بیشتر و بیشتر پر می شود

چه کرده ای که این چنین حیاتم به مهربانیت گره خورده؟

هر قدم که برمیدارم تمام توانم را به کار میگیرم

تا بهترین را برایت بسازم

و بخند جادویی ات را دوباره روی لبانت ببینم

این بار نه از پشت صفحه ای شیشه ای!

که درست رو به روی چشمانم و قابل لمس

کاش بدانی چطور با تمام زندگیم برای همیشه پیوند خوردی

و من برای یک لحظه خوشحال گردنت

تا ابد با تمام وجود می کوشم

تا ثابت کنیم عشقی را که هیچ کس در خیالش هم نگنجد

مخاطب خاص قلبم بدان

قلب من این روزها در آرزوی دیدارت جور دیگری میتپد

و تو تا پایان دنیا تنها مالک این قلب هستی

که دیوانه وار عاشقت خواهم ماند

پسر پاییز

عشق من به تو ؛ مثل کوه ، آتشفشان است همین که باشی ... فوران می کند

